

میراث فرهنگی ایران



ذبیح الله صفا
استاد دانشگاه تهران

محمول چنین کوشش پی گیر مداوم در طول تاریخی که از سه هزار سال تجاوز میکند همان میراث فرهنگی است که اکنون برای ما بازمانده و نگاهداشت آن برای رسانیدن بآیندگان برعهده ما نهاده شده است.

نخستین موضوعی که در مطالعه درباره این میراثها باید مورد تحقیق قرار گیرد آنست که مبانی آنها از کجاست، آیا همه آنها تنها زاده اندیشه و ذوق و هنر ایرانیست و یا آنکه همه یا قسمتی از آنها از ملل دیگر عالم اقتباس شده است.

در پاسخ این سؤال نخست باید بدانیم که هیچ ملتی از ملل عالم نیست که بدرجات بلندی از تمدن ارتقاء جسته و همه چیز را ابتکاراً وی استفاده و استعانت از دیگر اقوام عالم بوجود آورده باشد. نیاکان ما مثلی داشته اند که خوب میتواند روشنگر این مقصود باشد. آنان میگفتند که همه چیز را همگان دانند و همگان هنوز از ما بزرگتر اند. حقیقت امر هم همین است. اطلاع بر همه امور مادی و معنوی محصول کوشش همه افراد بشریام و فرآخور هر یک از اقوام و افراد بنا بر اسباب معداست، و این چنین موهبتی هیچگاه بیک فرد و یا یک قوم بتهائی داده نشده است. آن گروه که کوشش دارند همه نژادهای عالم را از نژاد خود منشعب سازند و یا ریشه همه تمدنها و اندیشهها و اطلاعات بشری را بتمدن و اندیشه و اطلاع قوم خود منجر نمایند بواقع آب درهاون میسایند و جز اینکه مستوجب صفت تعصب در عقاید و آراء و تحجر در اندیشههای خود باشند سزاوار توصیف دیگری نیستند. همه چیز از یکجا نشأت نکرده است بلکه همه چیز از همه جا برآمده و همه جا رفته است منتهی در طی این راه پیمائیهائی که توانائی اقتباس و انطباقشان بیشتر بوده است آنچه را از عیان آنان میگذاشته است بهتر اخذ کرده و نیکتر نگاه داشته و بسورت مطلوب تری بر محیط مادی و معنوی خود منطبق ساخته و بدان رنگ ملی بخشیده اند.

پیش از آنکه درباره میراث فرهنگی ایران، که وسعت و ثروت و تنوع و زیبایی آن را بترد همه مطلعانست، بحثی کنیم باید بدانیم که اصطلاح «میراث فرهنگی» اطلاق میشود بر مجموعه آداب و عادات و عقاید و رسوم و اندیشهها و افکار و زبان و لهجهها و ادبیات و آثار ادبی، و علوم و آثار علمی، و انواع اثرهای هنری، و حتی ادبیات عامیانه و غیر مکتوب یک ملت، خواه آنها که از گیرودار حوادث گذشته و تا عهد ما بهمان صورت اصلی و یا بصورتهای تغییر یافته پی باقی مانده اند، و خواه آنها که فقط در صحایف کتابها و دفترها و دیوانها حفظ شده و از این راهها بهما رسیده اند. همه اینها مخلوقات ذوق و اندیشه و احتیاج و نحوه زندگانی ملت ما در طول زمان و دوره های گوناگون شدت و رخا و شکست و پیروزیست که خواه و ناخواه سرنوشت هر ملت زندمی با آنها همراه است.

ملت ایران از آن روزها که سرزمینهای اجدادی خود را در آسیای مرکزی ترک میگفت و بداخله فلات ایران روی میآورد، تا آن روزها که شاهنشاهی پهناور خود را از دل آسیا تا دامان مدیترانه و از سواحل رود سند و دریای عمان و خلیج پارس تا دامنه کوههای قفقاز و ریگ خوارزم تشکیل میداد، و در دورانهایی که با سپاهیان مقدونی و سلوکی در میآفتاد، و یا با پی افکندن شاهنشاهی ساسانی تمدن ملی خود را باوج اعتلاء می برد، و همچنین در روزهای ناخوشی و خوشی که از سده هفتم میلادی تا روزگاران اخیر داشت، هیچگاه و در هیچ حال از اداء رسالتی که در دنیای متمدن برعهده داشت غافل نشست و هر دوری را بتناسب عهد و فراخور زمان بشکلی برای ابراز استعداد خداداد و اندیشه جوان و ذوق لطیف خود مورد استفاده قرارداد، و در هیچیک از این ادوار روشن و تاریک از توجه بترویج زبان و توسعه ادب و تحکیم مبانی دانش و ابراز استعدادهای هنری خود غافل نبود.

اندیشه توحید اهرجای عالم، خواه از ایران و خواه از سواحل مدیترانه و خواه از افکار فیلسوفان یونان سرچشمه گرفته باشد مسلماً تا روزگار ما از میان بسیاری از ملتها گذشته ولی همه جا بصورت بحت بسیط خود قبول نشده و یا در بسیاری از نواحی چون از یک مرز گذشت از مرز دیگر طرد شد و دیگر بدانجا باز نگشت. بسی از ملتها هستند که توحید در میان آنان فقط هیأت انتزاع خدایان از جامه چرکین ماده و بردن آنان از کویها و برزنها قراء و بلاد بکویها و برزنها آسانی داشته و حتی این اعتقاد عالی فلسفی در میان پیروان یک دین هم بصورتهای عجیب جلوه گرفته است. پر دور نرویم، در میان مسلمانان در ادوار مختلف گذشته خدای یگانه منزله از جسمیت و لوازم آن، رنگهای گوناگون گرفت. در نزد گرامیان جسم اجسم بود و در نزد اشعریان جسمی که در قیامت فقط برای مؤمنان قابل رؤیت باشد، در میان هاشمیان نور ساطع سفید رنگی بود که مانند انسان دارای حواس پنجگانه و دست و پا باشد و در میان ضرایه جسمی که در قیامت با حاسه ششم دیده شود و در میان اهل حدیث وجود جباری که آسمانها و حتی سما ارض قدمگاه وی باشد و امثال اینها، در صورتیکه در همان حال فرقه‌هایی از قبیل معتزله و غالب دسته‌های شیعه به تهذیب او از همه لوازم جسمیت و تنزیه وی از همه صفات جسمانی و مکانی رأی میدادند یعنی بحد اعلای توحید می‌رسیدند.

عبارت همه اندیشه‌ها از میان اقوام گوناگون و حتی از میان یک قوم در ادوار مختلف دارای سرگذشتهای مشابهی از قبیل آنچه دیده‌ایم بوده است و خواهد بود و این امر استعداد زمانی و مکانی اقوام و کیفیت تلقی آنها را در برخورد با اندیشه‌ها مسلم میدارد. هر فکر و الهامی بهر جا که بر تو افکند رنگ جدیدی را که مولود انعکاسات همان محل است می‌پذیرد مخصوصاً اگر خاصیت اینگونه انعکاسات در آن قوی‌تر از دیگر نواحی جهان باشد.

ایران چنین سرزمینی است، سرزمینی که یکی از معابر طبیعی دنیای قدیم از شرق بغرب و از باختر بخاوران بوده است و در این معبر طبیعی همچنانکه آدمیان و قافله‌های بزرگ ابریشم و مصنوعات بشری درآمد و شد بود، بسی از افکار و عقاید و اندیشه‌ها و رسوم و آداب هم همراه همان قوافل از رفقت و آمد باز نمی‌ایستاد، اما ملت ما ملتی بود که بر اثر همین خاصیت طبیعی سرزمین خویش در شناخت زشتها و زیباها و حسن انتخاب از آنچه میگذشت چیره دست و توانا از کار درآمده بود، چه با از خوبها را که پذیرفت و چه با از زشتیها و پلیدیها را که بساحبان آنها بازگرداند. اما همه آنچه را که پذیرفت و حتی آن آداب و عاداتی که همراه ایلغارها و اقامت ممتد ایلغار کنندگان و چون مرده ریگی از آنان بازماند، همه را بدست مشاطه طبع

خداداد خویش داد تا چنانکه طبیعت او می‌پسندد بر آن غازه حسن بگذارد و جلوه‌ی دلپذیر بدان بخشد.

اما از طرفی دیگر نچه‌های بلند و کوهستانهای سرکش سرزمین ما در دامنه‌های خود منزلگاههای آرامی برای تفکر و تخیل دارند و در همین منزلگاههای آرامت که با اندیشه نو و خیال باریک بصورت سرچشمه‌های آثار علمی و ادبی و هنری جدید بروز کردند. از روزگار زرتشت تا دوران فکر آزمائیهای صدرالدین شیرازی و از زمان رودکی تا عهد سخنوران معاصر و از هنگامی که سنگتراشان ماهر ما آثار ذوق مبهوت‌کننده خود را بر صخره‌های تخت‌جمشید نقش میکردند تا آثرو زها که قلم بهزاد با آخرین تصاویر جاندار خود پیرده‌های بی‌روح روان میبخشید، همواره و همه جا و بصورت فکر و خیال و ذوق ایرانی در کار بود و ازین راه بر میزان وسعت میراثی که ازین همه کوشش و مجاهدت فکری و ذوقی حاصل میشده است افزوده میشد. اما این دوره‌های خلق و ابتکار فرازونشیب‌هایی که مولود حوادث و جریانهای تاریخی بوده است داشت و ما اگر چه دوره‌های روشن و پرثمری را در طی قرون برای خلاقیت بزرگ ایرانی طی کرده‌ایم شاهد دوره‌های تاریک و حست‌زائی نیز بوده‌ایم که با قدمهای ناساز ایلغارگران یغماطلب و بروخ و اندیشه ایرانیان سایه ظلمت می‌افکند. این حالتها برای همه ملتهای جهان کم و بیش به پیش آمده است و سر بلند ملتی است که این احوال نیک و بد نه سرگرم غرورش سازد و نه او را در دامان یأس افکند. هر گاه سرگذشت سنگ زیرین آسیا را خواسته باشید آنرا با احوال ایرانیان در کشاکش دهر قیاس کنید.

این صبر و استقامت که خود بصورت یک میراث روحانی بما رسیده است گشایشگر بسیاری از دشواریهای ناگشودنی تاریخ و در همان حال وسیله بسیار قاطعی بوده است برای آنکه نا کامیهای مادی را با کامیایهای معنوی جبران کنیم.

ازین کامها و نا کامیها، نوآوریها و نوسازیها، هنر جوئیها و دانش‌پذیریها، با گذشت روزگار میراثی در همه انحاء فعالیت‌های آدمی برای ما برجای ماند که نگاهداشت آنها بقتنائی خود بمنزله کاری دشوار است و شاید همین دشواری کار است که اکنون میراث‌داران فرهنگ ما را در برابر این سؤال قرار میدهد که: آیا هر چه از نیاکان بما رسیده است باید حفظ شود یا قسمتی از آنها قابل حفظ و بقاء است؟ این سؤال شاید در بادی امر دور از مطالعه بنظر آید لیکن بهر حال قابل مطالعه است. قابلیت مطالعه چنین مسئله‌ی در آنست که ما بجای معالیل بغل توجه کنیم و ببینیم هر دسته از مواردی بچه علت و در تحت کدام شرایط بوجود آمده و بچه سبب تا عهد ما یا دوره‌های قریب بعهد ما باقی مانده‌اند.

دوره‌های مختلف فعالیت‌های فکری و ذوقی ایرانیان، در صورتیکه در تاریخ تحولات آنها دقیق شویم، با دوره‌های گوناگون سیاسی و اجتماعی ما همساز و هم‌رنگ هستند. میراث‌های واقعی ایرانی مولود دوره‌های واقعا ایرانی است و در همان دوره‌های واقعا ایرانیست که مراکز علمی از قبیل ریشهر و گندیابور و مرو و اهواز و نیشابور و بخارا و ری و جز آنها، و دانشمندان بزرگ مانند خوارزمی و نوینخت و فرزندان موسی خراسانی و کوشیار گیلی و ویجن کوهی طبری و پسر ریش طبری و محمد زکریای رازی و مجوسی اهوازی و بونصر عراق و بوسهل مسیحی و پورسینا و بوریحان خوارزمی و رودکی سمرقندی و فردوسی طوسی و خیام نیشابوری و بسیاری دیگر از این مردان دانشمند بلنداندیشه در دامان وطن تربیت می‌یافتند. بوریحان‌ها و پورسیناها و فردوسی‌ها در مهد دانش‌پروری و ادب‌دوستی سامانیان که بنژاد بلند پهلوانی خود متکی و بنا بر رسم دهقانان بر سها و آئین‌های ایرانی مباحی بوده‌اند، تربیت می‌یافتند و گرنه بهره خیا‌ها و قطعاً آنها در عهد تسلط غلامان و بیابانگردان آلتائی‌تژاد تهمت الحاد بود زیرا دیگر دوران تحریم علوم طبیعی و ریاضی و مکروه شردن فلسفه فرارسیده بود، دورانی که ابن جوزی‌ها و ابن غیلانها بر آن حکومت میکردند.

آیا تجدید دورانهائی که کار خلق خدا را بقلندری و دل‌تکی میکشاید و با آنان را تشویق میکرد که برای ابتغاء مرشات‌الله خود را بیک انگشت پای در دهانه چاهی بیاویزند و با وارد و اذکار پایان‌ناپذیر بپردازند چندانکه خون از چشمانشان جاری شود، در دنیایی که راه تسخیر ستارگان را هموار میسازد امکان‌پذیر است؟ آیا آن جامعه خراسانی که المقدسی در قرن چهارم هجری توصیف میکند، و ما آثار آنرا در علوم و ادبیات همان قرن می‌بینیم، بهتر قابل پیروست یا آن جامعه قرن هشتم که عبید زاکانیش از غایت یأس و نومیدی، معانی‌زدن و بی‌سنگ از جنبه‌های بیدن و رسن‌بازی را بر اتلاف عمر در قندرسه‌ها برتری میداد؟

میراث‌های فکری دوره‌های ناکامی ناکام‌کننده است، باید بمیراث‌های فکری دوره‌های برگشت که تحمیل اختراعات ملی هدف غائی و نهائی بوده است. باید عهدهائی را تجدید کرد که در آنها دانش و اندیشه‌های خالی از تعصب و خشکی و سبک‌سری فرمانروایی داشت نه زمانهائی را که بی‌حس در ججوز و لایجوز می‌گذشت و با بافگندن آتش در کتابخانه‌ها و در انداختن کتابها، بجرم داشتن اشکال هندسی و نجومی، با آنها سپری می‌شد.

آنان که امروز در پی پیراستن زبان فارسی هستند چگونه میتوانند حامی میراث‌های از ادب باشند که تنها و تنها از آثار

کسانی چون امرؤ القیس و عترة بن شداد و تابط شراً و فرزدق و بحتری و متنبی و صابی و صاحب و حریری و جز آنان مایه میگرفت و جمله‌هایی از زبان تازیان بود که برای خشنودی خدا روابط و افعالی از زبان پارسی هم در آنها بکار میرفت. شما چگونه میتوانید بزبان پارسی اصیل برگردید در حالی که هنوز در دبستانها و دبیرستانها و دانشگاهها آثار و راوینی و افضل کرمان و ظهیری سمرقندی و زیدری نسوی و وصاف شیرازی و از اینگونه عربی‌خواندگان فارسی‌نویس، که بجوفروشان گندم‌نما بی‌شبهت نیستند، بعنوان نمونه بلند فصاحت و زبان‌آوری درس داده میشود؟

در دنیای آینده ما تنها هنگامی زبان پارسی اصیل سر از گریبان زمان بر خواهد آورد که نمونه‌های فصیح زبان فارسی، و واقعا فارسی، از پیوسته و پراکنده بجوانان آموخته شود. اکنون شما خود بیندیشید که کدامیک ازین دودسته میراث ادبی در ایرانی که میخواهد خاکستر قرن‌ها را از چهره خود بسترده شایسته ترویج و کدام دسته دیگر تنها وسیله تحقیق محققان تاریخ و ادبست و بس؟ گرافه نیست اگر بگویم که امروز میراث بسیار پرمایه زبان و ادب پارسی کمتر از همه موارث ملی خود توجه می‌کنیم. این بی‌عنایتی همگانی از راه‌های مختلف آغاز شده که همه آنها مولود نادانست. گروهی پنداشته‌اند که بازماندن از پیشرفتهای جهان در قرن‌های اخیر تنها بسبب پرداختن بادیات بوده است. این گروه نمی‌دانستند، و شاید اکنون هم نمی‌دانند، که ما در حیوحه رواج زبان پارسی در جهان و در گریودار پیشرفتهای ادبی خود، در دانش‌های گوناگون از پزشکی و دارو-شناسی و برخی دیگر از شاخه‌های دانش طبیعی گرفته تا رشته‌های مختلف ریاضی و اندیشه‌های فلسفی نیز تا همان عهد از همه ملت‌های معاصر خود پیشتر رفته بودیم. و اینها باز هم نمی‌دانند که ترقی فکری يك ملت فقط در يك قسمت از مسائل دون مسائل دیگر امکان نمی‌یابد، بلکه همواره همه نموده‌های روانی يك قوم با هم به بلندی یا به پستی می‌گراید چنانکه چون آثار سیاست دینی ما که در قرن ششم هجری داشته‌ایم با جهان‌سوزی‌های قرآغزان و خواووز مشاهان آلتاسز و سپس با فرود آمدن بلائی ناگهانی مغول و تاتار همراه شد اندك اندك بیک انحطاط گسترده اجتماعی و فکری انجامید که آثار شوم خود را از سده هشتم هجری ببعده آشکار کرد و از همان هنگام زبان فارسی و ادبیات و علوم با یکدیگر و بگونه‌ی هماهنگ و همساز رو بسترل نهادند و عاملها و سبب‌هایی که بعد از آن روزگار یکی پس از دیگری در عرصه حیات ملی ما ظهور کردند این انحطاط را روز افزون ساختند چنانکه در آغاز عهد مشروطیت ما نه زبان درستی داشتیم و نه ادبیات قابل ملاحظه‌ی و نه دانش‌های مستحق توجه مگر آنچه از نیاکان ما بازمانده و در کتاب‌هایی حفظ شده بود که

بیشتر آنها را تا آن روزگار و مقارن همان احوال از ایران بیرون برده بودند.

پس این ادبیات و توجه بافکار و آثار ادبی نبود که مایه بازپس افتادن ما شد، این انحطاط مکتب و مدهشی بود که همراه خود هم دانشها را بیدار فراموشی می‌کشاند و هم زبان و ادب پارسی را؛ و اکنون که پیشانی خود را از زیر پرده‌های اعصار بیرون می‌کشیم باید بهمان میزان که بدانها و پیشه‌ها و پیشه‌دانیها روی می‌آوریم به بازگشت ادبی خود و به پیرایش زبان پارسی و آماده ساختن آن برای بیان اندیشه‌ها متوجه باشیم، و عبارت دیگر باید راهی را پیش گیریم که ایرانیان پیشرفته قرن چهارم و سده پنجم هجری برگزیده بودند، یعنی تقویت اندیشه‌ها از همه راه و با توجه به همه سنتها که از نیاکان ب میراث برده و نگاهداشت آنها را با حیات اجتماعی عصر خود معارض نیافته بودند.

روزهائی بود که گرایش بدست سواران نیزه‌گذار زبان ما را دستخوش ترکتازی زبان تازی کرده بود، و امروز، در عصری که ما بر بی‌مبالاتی نیاکان خود در آن باب خرده می‌گیریم، گرایش بباختر، و وبای غرب زدگی، علاوه بر بسیاری از رسما و عاداتها می‌خواهد زبان ما را نیز در کام غرب، غرب این سوی اقیانوس و غرب آن سوی اقیانوس، بکشد.

چون از خیابانها بگذریم، از آفتاب و ماه و جهان بر فراز دکانها و فروشگاهها نام و نشان می‌بینیم اما نه بدان زبان که فردوسی و سعدی آثار زیبای خود را پدید می‌آوردند، بلکه بدان زبان که هوگو و بالزاک سخن گفته‌اند، و هنگامیکه بدخترهای سازمانها، و از شما چه پنهان دانشگاهها، پای نهیم سخن از مانسیون، پیپر، دیگری، دیپارتمنت و جز آنها لاله‌های گوش و شاید در چهره‌های قلب ما را می‌لرزاند.

یک روز بهت درس خواندگان مدرسه صاعديه و صابونيه و نظاميه و مجاهديه و مستشرقيه، دغدوره‌ها و سلسبي و سعدی و لیلی و عدرا و دیگر عرائش الشعر عرب در سخن جایگزینان فردوسی بجلوه درآمدند و امروز نام مارگرت و مانون و نایت‌گرل بر پیشانی خیابانهای ما ثبت و یا بر زبان ما نهاده میشود. آیا بین این دوروزگار تفاوتی مشاهده میکنید؟

گویا هم‌عصران ما بشجدید صنعت تلمیح که ادبای مستعرب قدیم گاه بدان می‌گرایدند، علاقه خاصی یافته باشند، و اگر چنین باشد باید بدانان از باب مهارتی که در هنر خویش هر بامداد و نیمروز و شبانگاه نشان میدهند هزاران زه و زهازه گفت.

شگفتی در اینجاست که هر گاه سخن از پیرایش چنین زبان آلوده‌یی میرود فریاد از نهاد همه بر میخیزد و بیگانهای تهمت بر کمانهای تعصب و سبکساری جای می‌گیرد، و ایستادگی در برابر چنین تیرباران دشنام و افترا هم تاکنون سخت ناچیز و بواقع ضعیف بوده است.

زبان همگانی يك ملت، یعنی زبان ادبی و رسمی، در دنیای امروز که تردیکی و آمیزش تمدنها و تعاملی فرهنگها و حتی اختلاط نژادها، چنین بتندی و شتاب انجام می‌گیرد، بزرگترین دست‌آویز یگانگی و وحدت ملی است، نباید گذاشت که وسیله‌یی بدین سودمندی و گرافقدری چنین رایگان دستخوش سستی گردد. و این از وظایف جدی همه سازمانهای فرهنگی و آموزش است که از ناسامانی هراس‌انگیزی که در کمین زبان ماست پیش‌گیری کنند و همه وسیله‌ها را در این راه بکار گمارند.

در اینجاست که نگاهبانی میراث ادبی فارسی، بویژه آن قسمت از آثار که از دوره‌های شکستگی پارسی‌داری، یعنی از قرن چهارم تا قرن هفتم و احياناً قرن هشتم هجری، بیادگار مانده است، با لزوم تمام احساس میشود و غرب زدگانی را که کوششهای پارسی‌دوستان و زنده‌کنندگان آثار پیشین را «نش‌قبر» نامیده‌اند، اندکی بخود می‌آورد مگر آنکه در این مورد هم با خوی ستیزه‌جوی خویش از عناد و لجاج باز نایستند.

طبع همه آثار روان‌ساده پارسی، بشرط یا بنظم، بر آگنده یا پیوسته، و ترجمه همه کتابهای سودمندی که نیاکان ما تا گران و باضطرار بتازی نگاشته‌اند، و گزارش همه نوشته‌های معروف و سودمند غریبان پارسی درست و بدست ترجمانان پارسی خواننده، و نشر آنها در میان طبقات گوناگون اجتماع بصورت‌های مختلف و فراخور ذوق و اندیشه و توانائی هر يك از این گروه‌های جامعه، و آموزش آنها بوسعت و فراوانی، آراستن زبان پارسی در ادب و تلوین و یون و الزام پارسی‌نویسی درست در همه سازمانها بویژه در سازمانهای رسمی کشور، مطالعه دقیق در اصلاح خط فارسی، نه تغییر آن، و متناسب ساختن آن با همه تلفظهای درست فارسی، پیشگیری از شکستن و عامیانه ساختن زبان شیوای پارسی که از بهر دل عامی چند هر روز با آن مواجهیم، و کوششهای بی‌پایی دیگری از اینگونه میتواند زبان ما را از گرایش به تزدنی و انحطاط که دامان آن‌را در چند سده واپسین گرفته است، رهائی بخشد.

مایه شگفتی است که زبانی که دهها هزار واژه ساده یا مرکب دارد، و قدرت ترکیبی آن نیروی ایجاد چند هزار واژه غیر ابداعی دیگر بدان میدهد، اکنون مغلوب زبانهای دیگر جلوه داده شود. این نیست مگر نتیجه سستی دارندگان و گویندگان آن زبان و خرد نگری ما در شناختن و شناساندن آن. درباره زبان پارسی و الزام ما در نگاهبانی و ترویج آن، چه در ایران و چه در سرزمینهایی که بهت نیاکان ما بدانجاها رخنه کرده، سخن بسیار است، زیرا بنیاد وحدت ملی ما بر آنست و جبر تاریخ ما را محکوم بداشتن چنین سیاستی مینماید، اما درباره میراث فکری و علمی وضع بدین منوال نیست، در اینجا سخن از يك سلسله جریانهای تاریخی درباره مظاهر

اندیشه آدمیت، یعنی جریان‌هایی که در تاریخ سیر علوم و افکار در جهان صورت گرفته است. پیداست که موضوع نگاه‌داری و گسترش و تعمیق آن دانش‌ها و اندیشه‌ها در هیچ‌یک از کشورهای جهان مطرح نیست زیرا امروز آدمیان از مقدمات و وسایلی برای تفکر و تحقیق برخوردارند که آنان را از دانش‌های گذشته و اندیشه‌هایی که پیشینیان برای رفع مشکلات بشری داشته‌اند بی‌نیاز می‌کند ولی چون آن اندیشه‌ها و دانش‌ها همگی بمنزله پایه‌های افکار و علوم بشر در قرن‌های بعد و در عهد ماست، ناگزیر مطالعه و تحقیق در آنها لازمست. علاوه بر این برای آگاهی از تاریخ فرهنگ ایران و تحلیل و تعلیل وقایع تاریخی و شناختن علل و اسباب جریان‌های فکری و ادبی و حل بسیاری از مشکلات تاریخی و حتی درک معانی بسیاری از گفتارهای نویسندگان و شاعران ایرانی در دوره‌های گوناگون، مطالعه در تاریخ علوم و افکار و عقاید ایرانی و یا متداول در ایران بسیار ضرور بنظر می‌آید و حق آنستکه در برنامه‌های آموزشی ما بیش از آنچه تاکنون بدین امر نگریسته‌اند توجه بشود.

مطالعه در تاریخ جریان‌های اجتماعی ایران هم در همین درجه از اهمیت قرار دارد مشروط بر آنکه در این مطالعه و تحقیق هیچگاه از بی‌جوئی علت‌ها و معلول‌ها غافل ننماییم، و باین نکته نیز متوجه باشیم که در یک جامعه بزرگ که فعالیت‌های فکری و هنری و ادبی و اجتماعی او در طی قرن‌های متعددی ادامه داشته هیچ‌یک از جریان‌های اجتماعی بدون ارتباط با یک یا همه جریان‌های سیاسی و دینی و علمی و ادبی بوجود نمی‌گراید. بنابراین مطالعه دقیق در تاریخ جریان‌های اجتماعی ایران که بخودی خود امری بسیار ضرور و لازم بنظر می‌آید باید همواره دوشادوش مطالعه و تحقیق در جریان‌های دیگری که برشمرده‌ام انجام گیرد.

از این مطالعات اجتماعی علل و اسباب رواج آئین‌ها و سنت‌ها و یا از بین رفتن برخی از سنت‌های ملی و یا تغییر شکل بسیاری از آنها نیز بر ما آشکار میشود و ما میتوانیم از میان آنها سنت‌های خالص ملی را، بقصد تجدید یک محیط و اقله ملی احیاء کنیم. مراد از سنت‌های خالص ملی آن سنت‌هاست که در طول قرن‌ها از میان همه فرازونشیب‌های تاریخ گذشته و بجا رسیده و یا در نیمه راه تاریخ بر اثر بروز تعصبات و یا در نتیجه غلبه حکومت‌های غیر ایرانی بر ایران متوقف و مکتوم مانده و آثار آنها در ادبیات و گاه بنحوی مبهمی در فرهنگ همگان دیده میشود.

تمام جشن‌های ایران قدیم، یعنی همه جشن‌هایی که ایرانیان تا اواخر قرن چهارم هنوز بر پا می‌داشته‌اند، و تنها رنگ ملی داشت، و هر یک از آنها یادآور حادثه و واقعه‌ی از تاریخ گذشته ایران، و همه آنها مایه تقویت روح ایرانی و وسیله‌ی برای ستردن غبار اندوه و ملال از روانها بود، ازین دست‌اند. همه سنت‌های رسمی که از اواخر دوران ساسانی تا پایان پادشاهی سامانیان و بوئیان و زیاریان داشته‌ایم، همه آداب و رسوم ایرانی که در کتاب‌هایی چون قابوسنامه کی‌کاوس پسر اسکندر زیاری و سیاستنامه نظام‌الملک طوسی آمده‌است، جمگی سزاوار مطالعه و احیاناً تجدید و توجهند.

فرهنگ همگان در میان یک ملت یا آنها هستند که یادآور گذشته‌های افتخارآمیز یک ملتند، و یا آنها که از روزهای زبونی و سرافکنندگی وی حکایت می‌کنند، و یا آنها که مانع پیشرفت مردم در مراحل جدید زندگی هستند و یا آنها که آنانرا در پیش‌رفت و تاختن از بی‌زمان‌های از دست رفته یآوری میدهند. از میان این همه انواع باید آن دسته را که یاریگر زندگی در راه معقول و بار آورند، تقویت و ترویج کرد و آن دسته دیگر را که حکایت از جنبه‌های منفی تاریخ مینمایند فقط بدست تاریخ‌دانان سپرد تا در صحیفه‌های کتب خویش برای عبرت آیندگان ضبط کنند.

با بیانی دیگر متنی که در راه تجدید حیات ملی خویش است، فقط با آداب و عاداتی از گذشته اکتفا میکند که او را درین تجدید حیات یآوری دهد، نه آنها که ویرا از همگامی با قافله تمدن و تمدن بازدارد.

پیداست که حفظ اثرهای هنری موضوعی است از مقوله دیگر، زیرا اینها نمایندگان جاندار از روان‌های روشنی هستند که عالم خاک‌کی ما را رها کرده و به ملکوت جانها روی نهاده‌اند، اینها خطوط روشن تاریخ ما، و یادگار ذوقها و استعدادها و زندگی‌گانی نیاکان ما بگویند و یادگار حیاتند. اگر دست زمان آنها را از صفحه حیات کسره دست‌های ما نباید بچیات آنها پایان دهد. حفظ آنها بمنابه محافظت گذشته و بمنزله نمایی از تجسم روح و ذوق ایرانی در ادوار مختلف تاریخ، حتی در تاریکترین روزهای حیات ملی ماست، روح و ذوقی که در شدت و رخا هیچگاه از خلق و ابداع بازنشست و چون پرونی بود که اگر در بروی او بستند سر از روزن بر آورد و از زیباییهای خود عالمی را خیره ساخت.